

این است

هر چه هست

نه سنگ بودم و نه ابر
 نه ناقوس و نه جنگ
 نواخته فرشته‌ای یا شیطانی
 من از آغاز چیزی نبودم جز انسان
 و نمی‌خواهم چیز دیگری باشم جز انسان
 «اریش فرید»

کشور کوچک اتریش سرزمین سرسبز و آرامی است در دامنه کوه‌های آلپ، با تاریخی کهنسال و پرماجرا. دریاچه‌های بسیار دارد و جنگل‌های وسیع. خاکش هم حاصلخیز است و هم دامنگیر؛ می‌گویند خاک غربت دامنگیر است و من این را در اتریش تجربه کردم. اوایل دهه هفتاد میلادی بود که به این کشور سفر کردم و در شهر کوچکی در کنار رودخانه «مور» چند و چندین سال ماندگار شدم. در مدت اقامتم در این سرزمین هر فرصتی را غنیمت می‌داشتم و به گردش و تفریح در کوهپایه‌های آلپ و کنار دریاچه‌ها می‌رفتم و از طبیعت زیبا و هوای خوش و همصحبتی با مردمان خوش‌برخورد آن دیار بهره می‌جستم. این گشت‌وگذارها و گفت‌وشنودها یکی از معدود سرگرمی‌ها و دلخوشی‌هایی که در اوقات فراغت برای آدمی باقی می‌ماند و اندکی از غم غربت می‌کاهد و باعث انبساط خاطر می‌شود.

اما زمستانهای سرد و پُربرف و طولانی اتریش آدم را خانه‌نشین می‌کنند. البته این خانه‌نشینی که اغلب راه به شب‌زنده‌داری می‌برد، این حُسن را هم دارد که انسان اندکی با خودش خلوت می‌کند و انس می‌گیرد. اگر هم همصحبت و همنشینی طلب کند، به نوای موسیقی یا دفتر شعری پناه می‌برد. همدم و هم‌زبان من نیز در آن دوران موسیقی بود و کتاب؛ یکی سکوت تنهایی را پُر می‌کرد و دیگری مرا با خود از دنیایی به دنیای دیگر می‌برد. دنیای شاعران شرق و غرب برای من گریزگاهی بود و پناهگاهی که هم اندکی از اندوه دوری از وطن می‌کاست و هم سیر و سلوک در قلمرو خیال این شاعران را ممکن می‌ساخت. در این سیر و سلوک‌ها بود که می‌دیدم

در همه جا بگونه‌ای سخن از عشق است و زندگی، و سخن از بیم و امیدهای انسان است و شر و شورهایش، و تلاشش برای انسانی زیستن و آزاد زیستن؛ و سخن از فراموشی است و اندیشیدن، و به مرگ اندیشیدن و نیندیشیدن. می‌دیدم که دنیای خیال شاعران شرق و غرب و تصویری که اینان از جهان و انسان و آفرینش دارند، گاه چنان به هم نزدیک است که گوئی پیوندی همیشگی و ناگسستنی دارند و شرق و غربی در میان نیست؛ ولی گاه چنان می‌نمود که بر یک دریا نشسته‌اند، لیک یکی طلوع خورشید را و دیگری غروب آنرا به تصویر می‌کشد.

باری، در یکی از این سیر و سیاحت‌ها بود که گذارم به دنیای شاعری از مردمان اتریش افتاد، دنیائی نه به زیبایی و شکوه غزل‌های حافظ و گوته و نه به ژرفای معنوی شعرهای مولانا و دانته؛ اما دنیائی نزدیک به روزگار ما و نزدیک‌تر به انسان قرن بیستم، قرنی که با دو جنگ جهانی، چندین انقلاب و صدها جنگ منطقه‌ای، مَهر «قرن خشونت» را بر پیشانی دارد. شاعری نیز که در سالهای پایانی این قرن شعر می‌سراید، نمی‌تواند به دور از بیم و امیدهای انسان این قرن باشد و یا شعرش آینه‌واقعیتهای تلخ و شیرین روزگار ما نباشد. حساسیت به سرنوشت انسان دردمند و بیان آمل و آرزوها و رنج‌ها و نگرانی‌های او مشخصه بارز شعرهای شاعری است که در این گفتار سخن از او در میان است؛ شاعری که عشق به زندگی و عشق به انسان سرلوحه زندگی او بود. از بی‌عدالتی‌ها رنج بسیار برد بی‌آنکه از بهروزی انسانها و آینده‌ای بهتر نومید شود.



«یریش فزید» شاعری آلمانی‌زبان، یهودی‌نسب و اتریشی‌تبار است که بیش از نیمی از زندگی خود را در غربت سپری کرد. او در شهر وین چشم به جهان گشود؛ به سال ۱۹۲۱ میلادی. رویدادهای ناگوار دوران کودکی و نوجوانی‌اش، از همان آغاز زندگی، سرشت و سرنوشت او را رقم زدند. او خود درباره‌ی حوادث ناخوشایند و دردآور سالهای نوجوانی‌اش بسیار نوشته است و شعرهایش نیز به گونه‌ای زندگینامه‌اوست که با جستجو و کنکاش در آنها می‌توان به مسیر زندگی و رویدادهای مهمی که برای نسل او سرنوشت‌ساز بودند پی برد: یریش شش‌ساله در خیابانهای وین شاهد تظاهرات ماه ژوئیه سال ۱۹۲۷ و سرکوب تظاهرکنندگان و کشتار ده‌ها تن از آنان است. در دبستان، با آغاز گرایشات نژادپرستانه و ضدیهودی در آلمان و گسترش آن به اتریش، از سوی همسالانش مورد تحقیر و آزار قرار می‌گیرد و منزوی می‌شود. سیزده‌ساله است که گروه مقاومت کوچکی را برای مقابله با فاشیست‌های اتریشی که به طرفداری از نازی‌های آلمان کودتا کرده‌اند، تشکیل می‌دهد. از جمله فعالیت‌های این گروه جمع‌آوری و مخفی کردن کتابهایی بود که بعنوان «کتب زبان‌آور» توسط فاشیست‌ها طی مراسمی در میادین شهرها سوزانده می‌شدند. پدرش بعد از تجاوز ناسیونال‌سوسیالیست‌های آلمان (نازی‌ها) به اتریش به اتهام توطئه علیه حکومت دستگیر می‌شود و در اثر بدرفتاری و اذیت و آزارهای پلیس مخفی‌رایش سوم (گشتاپو) جان خود را از دست می‌دهد. این واقعه جانگداز زندگی یریش هفده‌ساله را دگرگون می‌کند. او سالها بعد ضمن گفتگویی درباره‌ی تأثیر این وقایع می‌گوید: «بعد از ورود نیروهای آلمانی به وین و

قتل پدرم مصمم شدم تا اگر از این معرکه جان سالم بدر بردم، راهی را در پیش گیرم که پدرم در سالهای پایانی عمرش بیهوده کوشید تا ادامه دهد؛ نویسنده‌ای بشوم که علیه فاشیسم، نژادپرستی، ستم و سرکوب و آوارگی انسانهای بی‌گناه قلم می‌زند.» سوگندی که اریش فرید تا پایان عمر به آن وفادار ماند. وی بعدها مراسم به خاک سپردن پدرش را در شعری چنین به تصویر می‌کشد:

در گورستان یهودیان زمین‌ها را حفر کرده‌اند
و تابوت‌ها پیایی می‌آیند، و آفتاب می‌تابد.
گوریان می‌گوید: «هفته‌ها وضع به همین منوال است.»
کودکی شاپرک می‌گیرد، و پیرمردی می‌گیرد.

جسد پدر با صدائی بم در گور می‌افتد،
تکه گلی به گور می‌ریزم، نمناک و سرد.
گورخوان می‌خواند. اسبان سیاه شیهه می‌کشند.
بوی تعطیلات تابستان می‌آید.

آنان که باغ‌های شهرم را از من دریغ داشتند،
و نیمکت روی چمن‌های خاک‌گرفته کنار رودخانه را،
آنان پدرم را کشتند،
تا من در هوای آزاد به تماشای بهار بیایم.

۱۲۲

اریش فرید اندک‌زمانی پس از مرگ پدر زادگاهش را که بطور کامل به اشغال نیروهای نازی درآمده و به آلمان ملحق شده بود ترک می‌کند و به لندن می‌رود. مدتی در این شهر به سختی روزگار می‌گذراند و با دشواری و اشتغال به کارهای طاقت‌فرسا امرار معاش می‌کند. او می‌کوشد تا با اندوخته‌های خود مادر و مادر بزرگش را که جانانشان در خطر است به هر طریق ممکن به لندن بیاورد؛ و سرانجام موفق می‌شود تا جان این دو و نیز هفتاد و یک تن از همفکرانش را که اکثراً یهودی بودند و در معرض خطر دستگیری و سوختن در کوره‌های آدم‌سوزی فاشیست‌ها قرار داشتند نجات دهد. به محض ورود به لندن، در ماه مه ۱۹۳۸، گروه امدادی را با کمک بیست نفر از مهاجران تشکیل می‌دهد و به یاری انبوه کسانی می‌شتابد که از آلمان و اتریش تبعید شده و یا مجبور به فرار شده‌اند. چندسالی نیز به گروهی موسوم به «جوانان اتریشی» که دارای گرایشات کمونیستی بودند می‌پیوندد، ولی چیزی نمی‌گذرد که بعلت تعصبات و جزم‌گرائی‌های حاکم بر این گروه که حتی انگیزه خودکشی یکی از دوستانش را نیز فراهم می‌آورد به عضویت خود پایان می‌دهد.

او در سپتامبر سال ۱۹۴۲ به عضویت «انجمن جهانی قلم» پذیرفته می‌شود و نخستین دفتر شعرش نیز در لندن توسط «انجمن قلم اتریش در تبعید» منتشر می‌شود؛ شگفت‌آور عنوانی است

که فرید برای این دفتر شعر برگزیده است: «آلمان». شاید انتخاب چنین عنوانی برای نخستین دفتر شعرش بیشتر عکس‌العملی در مقابل گروه‌های کمونیستی و ضدفاشیستی بود که شعار می‌دادند «تنها آلمانی خوب یک آلمانی مرده است». هرچند که این گروه‌ها بعد از آنکه استالین طی یکی از سخنرانی‌هایش گفت که «هیتلرها می‌آیند و می‌روند؛ اما ملت و سرزمین آلمان پابرجا می‌ماند» از تکرار این شعار دست برداشتند. فرید یک شاعر ضدفاشیست بود، اما از آلمان و آلمانی‌ها نفرت نداشت. نفرت و دشمنی گروه‌های چپ در تبعید نسبت به آلمان و تردید و نگرانی از عملکرد احزاب کمونیستی از یک‌سو و قراردادی که در سال ۱۹۳۹ بین هیتلر و استالین به امضاء رسید و از همه مهمتر توجیه این قرارداد از سوی گروه‌ها و احزاب چپ که آنرا به عنوان یک «مانور تاکتیکی» تأیید می‌کردند، موجب شد که اربیش فرید از این گروه‌ها فاصله بگیرد و رفته‌رفته به انزوای کامل کشانده شود. از این پس تنها گریزگاه فرید گوشه کتابخانه است و تنها همدم او کتاب و قلم.

پس از پایان جنگ جهانی دوم دانشگاه هومبولد در برلین شرقی از فرید دعوت به همکاری می‌کند. اما وی علی‌رغم وضع بد مالی همکاری با این دانشگاه را نمی‌پذیرد؛ زیرا معتقد است که آلمان شرقی با تکیه به سیاست استالین قدم در راه دیکتاتوری جدیدی گذارده است. او در لندن می‌ماند و در سال ۱۹۵۲ نیز در همین شهر با زنی انگلیسی ازدواج می‌کند. فرید در سال ۱۹۴۸ نوشتن رمان «یک سرباز و یک دختر» را آغاز می‌کند و بعد از دو سال به پایان می‌رسد. این رمان اولین و آخرین رمان اوست که در آن به شرح داستان دردآور عشقی نافرجام پرداخته است: سربازی آلمانی بعد از روی کار آمدن ناسیونال‌سوسیالیست‌ها در آلمان از کشورش می‌گریزد و به آمریکا مهاجرت می‌کند. در طول جنگ جهانی به عنوان سرباز نیروهای متفقین به آلمان بازمی‌گردد و بعد از شکست نازی‌ها با دختری آشنا می‌شود که بخاطر همکاری و شرکت در قتل عام یهودیان به مرگ محکوم شده است. سرباز که تصویری ترسناک و شبیه به جانوران درنده از عاملان کشتار و نگهداران و سرپرستان کوره‌های آدم‌سوزی برای خود مجسم کرده است، با دختری عادی مثل همه دختران و زنانی که تاکنون دیده است روبرو می‌شود که با وجود اینکه سرپرست یکی از اردوگاه‌های کار اجباری بوده و در از میان بردن انسانهای بی‌گناه شرکت فعال داشته است، ولی نه تنها هیچ چیز غیرعادی و نفرت‌آوری در او دیده نمی‌شود، بلکه انسان می‌تواند به او دل ببندد؛ و سرباز و دختر به هم دل می‌بندند. اما آگاهی از این واقعیت که همین انسان‌های معمولی هستند که بازیچه دست نظام‌های مستبد و توتالیتار قرار می‌گیرند و به سادگی دست به فجیع‌ترین جنایات می‌زنند، سرباز را اندیشناک می‌سازد. او درمی‌یابد که این انسان‌ها به او بسیار نزدیکتر از آنند که حتی بتوان تصورش را کرد. اینان پدر و مادر، خواهر و برادر، خویشاوندان و دوستان و نزدیکان او هستند؛ آری اینان می‌توانند حتی خود او باشند. هجوم این افکار سرباز را آشفته و پریشان کرده و شخصیت او را درهم می‌شکنند و سرانجام به جنونش می‌کشانند.

فرید در سال ۱۹۵۰ همکاری خود را با برنامه آلمانی زبان رادیو بی-بی-سی به عنوان

مفسر سیاسی آغاز کرد. او در برنامه‌هایش بیشتر به تفسیر مسائل مهم جهان می‌پرداخت بدون آنکه وارد سمت‌گیری سیاسی مشخصی شود و یا بگذارد تا تحریکات مبلغین «جنگ سرد» در او اثر کند. وی نه تنها سیاست و دخالت آمریکا در جنگ کره، گواتمالا و ویتنام را بشدت مورد انتقاد قرار می‌داد، بلکه دخالت نظامی نیروهای ارتش سرخ و سرکوب جنبش‌های آزادیخواهانه مردم مجارستان و چکسلواکی را نیز محکوم می‌دانست. از سوئی جنگ کانال سوئز در سال ۱۹۵۶ و همکاری نیروهای فرانسوی-انگلیسی با اسرائیل را علیه مصر محکوم می‌کرد و از سوی دیگر از بنای دیوار برلین به عنوان فاجعه انسانی بزرگی نام می‌برد. فرید یهودی بود ولی سیاست صهیونیست‌های حاکم علیه فلسطینی‌ها را مردود می‌شمرد و در سال ۱۹۶۷ در جریان جنگ شش‌روزه در شعری با عنوان «بشنو اسرائیل» بطور ضمنی سیاست اسرائیل در قبال فلسطینی‌ها را با تحت تعقیب قرار گرفتن یهودیان بوسیله نازی‌ها مقایسه می‌کند. فرید در سال ۱۹۶۸، بعد از آنکه رادیو بی-بی-سی به ابزاری در دست طرفداران «جنگ سرد» تبدیل شد، به همکاری خود با این فرستنده پایان داد.

فرید مترجم توانای آثار ویلیام شکسپیر بود و در مجموع بیش از ۲۷ اثر از شکسپیر را به زبان آلمانی انتشار داد. از آثار شکسپیر ترجمه‌های مختلفی از مترجمان و شاعران نامدار آلمانی‌زبان وجود دارد، ولی در میان آنها ترجمه‌های فرید از اعتبار خاصی برخوردارند و تاکنون چند بار تجدید چاپ شده‌اند. اما ارایش فرید به عنوان احیاءکننده شعر سیاسی در دوران بعد از جنگ جهانی، به ویژه در دهه‌های شصت و هفتاد میلادی شهرت یافته است. شکل و آهنگ و تصاویر شعرهای اولیه او هنوز قراردادی بودند و کمتر عناصر تازه در آنها یافت می‌شد؛ لیکن آشنائی او با آثار «راینر ماریا ریلکه» و «فرانتس کافکا» و پذیرش سبک آنان تحولی در او ایجاد کرد و از آن پس در شعرهایش ویژگی‌هایی پدیدار شدند که حاصل بازی دلپذیری است که با کلمات دارد. مضامین شعرهایش اغلب انتقادی و بیشتر به مسایل روز مربوط می‌شوند؛ با جملات کوتاه و تکرارهای دلنشین. با وجودی که در بیشتر شعرهایش به موضوع و دوره‌ای خاص پرداخته است، ولی هنوز از جذابیت و گیرائی اغلب آنها کاسته نشده است و حتی پاره‌ای از شعرهای او اقبال ماندن دارند. با انتشار دفتر شعر «... و ویتنام و ...» به سال ۱۹۶۶ جدل و مناظره شدیدی درباره شعر سیاسی میان شاعران، ناقدان و اهل قلم در کشورهای آلمانی‌زبان درگرفت و رفته‌رفته به دیگر کشورهای اروپائی نیز گسترش یافت. شعرهای او در جریان جنبش دانشجویی دهه شصت و هفتاد میلادی در میان دانشجویان محبوبیت بسیار یافت. او با شعرهای سیاسی‌اش نشان داد که این نوع شعر نیز به نوبه خود می‌تواند در افکار عمومی تأثیر بسزائی داشته باشد. وجه تمایز شعرهای فرید با دیگر شعرهای سیاسی در این است که او نه هیچگاه خشونت را تبلیغ می‌کند و نه مرگ و کشتار را؛ بلکه کوشیده است تا چهره زشت و غیرانسانی خشونت و اعمال زور و فشار را با نازک‌بینی خاص خود نشان دهد. او با زبان عشق و امید به زندگی به رویارویی با خشونت و بی‌عدالتی می‌رود. فرید آنجاکه می‌خواهد وحشت جنگ و

کشتار در ویتنام را برای خوانندگان شعرهایش که اغلب اروپائیان هستند بازگو کند، فریاد نمی‌زند و شعار نمی‌دهد؛ بلکه به خانه آنان می‌رود و ابتدا تصویر آرام و بی‌دغدغه‌ای را ترسیم می‌کند و سپس با جمله‌ای کوتاه تشویش و ناآرامی به دلها می‌اندازد و خواننده را به تأمل وامی‌دارد:

از وقتی که باغبان شاخه‌های درختان را کوتاه کرده است
سیب‌های باغم بزرگتر شده‌اند
اما برگهای درخت گلابی آفت زده
و پژمرده شده‌اند

در ویتنام برگ‌ریزان است

فرزندانم همه تندرست‌اند
اما برای پسر کوچکم نگرانم
او هنوز در مدرسه جدیدش
با محیط انس نگرفته است

در ویتنام کودکان می‌میرند

بام خانه‌ام مرمت شده است

فقط باید قاب پنجره‌ها را تمیز کرد و رنگ زد

حق بیمه آتش‌سوزی، بخاطر افزایش قیمت خانه‌ها
بالا رفته است

در ویتنام خانه‌ها ویران است

اما ارایش فرید با انتشار دفترهای اشعار عاشقانه‌اش باعث سرخوردگی جزم‌گرایانی شده که وی را فقط شاعر شعرهای سیاسی می‌خواستند. شاید هم عدالت‌خواهی و آزاداندیشی فرید و تلاش بی‌وقفه او در دفاع از حقوق فرودستان باعث بروز چنین سوء تفاهمی شده بود. شعرهای عاشقانه او که در دو دفتر با نام‌های «شعرهای عاشقانه» و «این است هر چه هست» گرد آمده‌اند، در زمره زیباترین و دلنشین‌ترین شعرهای دوران معاصر در کشورهای آلمانی‌زبان بشمار می‌آیند و نشان از روح حساس و نازک او دارند. عشق در شعرهای فرید در مقامی فراتر از عقل قرار دارد؛ این در ادبیات معاصر غرب بندرت یافت می‌شود در حالی که در مشرق‌زمین سنتی دیرپای دارد. زندگی برای فرید سفر پرماجرائی را می‌ماند که در آن امید و ناامیدی، غم و شادی، عدالت و بی‌عدالتی، آزادی و اسارت، شکست و کامیابی، جدل و مهریانی و تلاش پیگیر برای بهروزی و بهزیستی، همسفران انسان‌اند، و در پایان راه مرگ است که به انتظار نشسته است. اما بی‌عشق و بی‌همدردی گام نهادن در این راه بیهوده و ادامه زندگی بی‌معناست. فرید به حال آنان که شبی را بی‌عشق سر به بالین می‌نهند تأسف می‌خورد و از زبان عشق می‌گوید: «این است هر چه هست».

ارایش فرید در ۲۲ ماه نوامبر سال ۱۹۸۸ دیده از جهان فروبست.